

نقد تئوری ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت مبتنی بر عامل و نمونه

ثارالله جعفریان *

DOI: 10.22096/ek.2026.2045219.1579

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰]

چکیده

پژوهش حاضر به ارزیابی کاربرد نظریه ارجاع مستقیم در چهارچوب اخلاق فضیلت مبتنی بر عامل و نمونه در اندیشه لیندا زگربسکی می‌پردازد و نشان می‌دهد که انتقال این الگوی معناشناختی از فلسفه زبان به فلسفه اخلاق با پیامدهای نظری و عملی مهمی همراه است. استدلال می‌شود که ارجاع مستقیم در نظام زگربسکی نقش بنیادین و تأسیسی در تبیین ماهیت فضیلت ندارد، بلکه بیشتر کارکردی آموزشی و تسهیل‌گر در انتقال مفاهیم اخلاقی به مخاطبان عام دارد؛ چراکه خود او فهم نهایی مفاهیم را به متخصصان واگذار می‌کند. همچنین، نظریه با پارادوکسی در تعیین نمونه‌های اخلاقی مواجه است: از یک سو فضیلت از انگیزه عامل اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، اما تشخیص و تثبیت آن به عرف یا متخصصان سپرده شده است که لزوماً خود فاضل نیستند. افزون بر این، تمرکز بر اشخاص جزئی در بستر زمان و مکان، خطر اقتدارگرایی اخلاقی و فروکاستن امر کلی فضیلت به مصادیق محدود را در پی دارد. نتیجه مقاله آن است که کاربست ارجاع مستقیم، به جای تقویت انسجام مفهومی الگوگرایی، دشواری‌های معرفتی و اخلاقی ایجاد می‌کند. با این حال، ارزش نظریه را باید بیشتر در ظرفیت تربیتی، الگوسازی و فرهنگ‌سازی آن جست‌وجو کرد. در پایان، پیشنهاد بازنگری از طریق تفسیر تشکیکی از فضیلت و نمونه‌ها مطرح شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه زبان؛ فلسفه اخلاق؛ اخلاق فضیلت؛ اخلاق فضیلت مبتنی بر عامل و نمونه؛ تئوری ارجاع مستقیم.

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران.

Email: sarallahjafarian@gmail.com



۱. مقدمه

نظریه‌های معاصر در اخلاق فضیلت هرچند از حیث مبانی و روش تحلیل متنوع‌اند، اما در یک نکته اتفاق نظر دارند: مفاهیم اخلاقی به‌ویژه مفاهیمی چون فضیلت، منش، انگیزه و الگو، ماهیتی پیچیده، لایه‌مند و وابسته به ساختارهای هنجاری و روان‌شناختی انسان دارند و نمی‌توان آنها را به‌صورت ساده و صرفاً زبانی بازسازی کرد. لیندا زگزیسکی در قرائت الگوگرایی خود از فلسفه اخلاق فضیلت کوشیده است با بهره‌گیری از برخی ظرفیت‌های نظریه ارجاع مستقیم در فلسفه زبان از دشواری تعریف فضیلت و اختلاف‌نظرهای دیرپای در این حوزه عبور کند و راهی برای تبیین چگونگی انتقال مفاهیم اخلاقی از طریق نمونه‌های قابل تحسین ارائه دهد. براساس این رویکرد، الگوهای اخلاقی نقشی مشابه انواع طبیعی در نظریه‌های ارجاع ایفا می‌کنند و رفتار و انگیزه آنان نقطه آغازین شکل‌گیری و انتقال معنای فضیلت به دیگران است.

با این همه، پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که آیا می‌توان سازوکار معناشناسانه ارجاع مستقیم را بدون ایجاد پیامدهای نامطلوب به حوزه مفاهیم اخلاقی منتقل کرد؟ به‌ویژه آنکه خود زگزیسکی تصریح می‌کند که فهم دقیق مفاهیم اخلاقی نه از طریق ارجاع عامیانه، بلکه فقط با رجوع به متخصصان ممکن است.^۱ از سوی دیگر، قرائت الگوگرا بر این فرض استوار است که سرچشمه فضیلت در وجود عامل اخلاقی است، در حالی که تشخیص و تثبیت همین فضیلت بر عهده عرف یا صاحب‌نظران قرار می‌گیرد و این امر، پرسش‌هایی اساسی درباره سازگاری درونی نظریه پدید می‌آورد. همچنین، اتکای بیش از حد به نمونه‌های جزئی در بسترهای زمانی و مکانی خاص، خطر فروکاستن امر کلی به مصادیق محدود و زمینه لغزش‌های معرفتی و اجتماعی را به همراه دارد.

بر این اساس، هدف مقاله نه نقد نظریه ارجاع مستقیم در فلسفه زبان، بلکه بررسی پیامدهای کاربرد آن در تبیین مفاهیم اخلاق فضیلت است. در این چهارچوب ابتدا ساختار نظری الگوگرایی و نقش ارجاع مستقیم در آن بازسازی می‌شود، سپس به برخی انتقادات و دشواری‌های ناشی از بهره‌گیری زگزیسکی از این نظریه از حیث مفهومی، روش‌شناختی و اخلاقی اشاره می‌شود که اصلاح روند به‌کارگیری تئوری ارجاع، سبب تقویت انسجام نظری الگوگرایی خواهد شد.

۲. اخلاق فضیلت مبتنی بر عامل و نمونه (Agent-based Virtue Ethics)

در میان قرائت‌های گوناگون اخلاق فضیلت در دنیای مدرن که هر کدام از منظر خود به تفسیر ماهیت فضیلت پرداخته‌اند، چهار قرائت در کانون توجه قرار دارند. اخلاق فضیلت سعادت‌بنیاد،

1. Linda Trinkaus Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory* (Oxford: Oxford University Press, 2017), 189-192.

اخلاق فضیلت افلاطونی، اخلاق فضیلت هدف‌محور و اخلاق فضیلت عامل و نمونه‌بنیاد.^۲ از میان این خوانش‌ها از اخلاق فضیلت، مورد اخیر با نام بانو لیندا زگزیسکی شناخته می‌شود.^۳

۱-۲. مبانی نظری اخلاق فضیلت در خوانش زگزیسکی

خوانش زگزیسکی از اخلاق فضیلت بر این پیشفرض استوار است که منش (Character) و انگیزه (Motivation) عامل اخلاقی نقطه آغازین فهم فضیلت و محور اساسی رفتار اخلاقی است. برخلاف رویکردهای نتیجه‌گرایانه که فضیلت را در نسبت با پیامدها تبیین می‌کنند^۴ و نیز برخلاف نظریه‌های وظیفه‌محور که بر قواعد و تکالیف تأکید دارند در نظریه الگوگرا فضیلت به ویژگی‌های درونی عامل و کیفیت واکنش او نسبت به موقعیت‌های اخلاقی بازمی‌گردد. از نظر زگزیسکی، انگیزه درونی فرد نه عنصر حاشیه‌ای، بلکه هسته مرکزی فعل اخلاقی است و ارزشمندی عمل فقط در پرتو پیوند میان انگیزه و منش قابل تبیین است.^۵

در این چهارچوب، فضیلت صفتی صرفاً رفتاری نیست، بلکه ساختاری به‌هم‌پیوسته از گرایش‌های پایدار، حالات نفسانی، حساسیت‌های اخلاقی و توانایی تشخیص موقعیت است. فضیلت فقط زمانی ظهور پیدا می‌کند که عامل اخلاقی بتواند در بستر موقعیت‌های متغیر، واکنشی هماهنگ با انگیزه‌های درونی و ارزش‌های پایدار خود نشان دهد. به این ترتیب، محور نظریه نه قواعد و نه پیامدها، بلکه شخص است؛ شخصی که انگیزه او، نحوه درک و تفسیر او از موقعیت و انسجام منش او معیار تبیین اخلاقی قرار می‌گیرد.^۶

زگزیسکی تأکید می‌کند که فهم فضیلت مستلزم تحلیل رابطه میان انگیزه، عاطفه و ادراک اخلاقی است. عاطفه در این مدل نقشی معرفت‌بخش دارد؛ زیرا تحسین نسبت به اشخاص نمونه، ذهن و دل عامل را متوجه کیفیت‌هایی می‌کند که شایسته تقلید و تأسی است. در نتیجه، فضیلت نه مجموعه‌ای از قواعد انتزاعی، بلکه کیفیتی است که در پیوند با ساختار روان‌شناختی و ادراکی عامل معنا می‌یابد. چنین نگاهی زمینه انتقال بحث از تعریف فضیلت به شناخت عامل فضیلت‌مند را فراهم می‌سازد و مبنای نظری لازم برای نقش‌آفرینی الگوهای اخلاقی را در ادامه نظریه مهیا می‌کند.

2. Nancy E. Snow, "Virtue Ethics", in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, eds. Edward N. Zalta and Uri Nodelman (Spring 2024 Edition), <https://plato.stanford.edu/archives/spr2024/entries/ethics-virtue>.

3. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 1–12.

4 Rosalind Hursthouse and Glen Pettigrove, "Virtue Ethics," in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward N. Zalta (Fall 2018 Edition), <https://plato.stanford.edu/archives/fall2018/entries/ethics-virtue>.

5. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 1–12, 105–17; and Linda Trinkaus Zagzebski, *Divine Motivation Theory* (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 123–40.

6. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 1–12, 105–26.

۲-۲. جایگاه نمونه اخلاقی در نظریه الگوگرا

در نظریه الگوگرایی زگزبسکی، نمونه اخلاقی نقطه آغاز شکل‌گیری مفاهیم اخلاقی و محور تبیین فضیلت است. او بر این باور است که در تجربه اخلاقی انسان، مواجهه با اشخاصی که رفتار و انگیزه آنان تحسین‌برانگیز است، پیش از هر تحلیل نظری و تعریفی صورت می‌گیرد و نخستین منبع شکل‌گیری داوری اخلاقی محسوب می‌شود.^۷ از این رو، نمونه نه مصداقی ثانوی یا مؤید نظریه، بلکه حقیقتی مقدم بر هر توصیف و تعریف است؛ زیرا درک ما از فضیلت از همان آغاز با مشاهده اشخاص نمونه پیوند می‌خورد و به واسطه تحسین آنان، معنا و امتداد مفاهیم اخلاقی در ذهن ما تثبیت می‌شود.^۸

زگزبسکی تأکید می‌کند که نمونه تنها فردی اخلاقاً قابل ستایش نیست، بلکه حامل مجموعه‌ای از گرایش‌های پایدار، واکنش‌های انگیزشی، حساسیت‌های ادراکی و توانایی‌های تشخیصی است که در پیوند با یکدیگر، ساختار شخصیت فضیلت‌مند را می‌سازند. بنابراین نمونه صرفاً مصداقی از فضیلت نیست، بلکه در نظریه زگزبسکی منشأ و نقطه آغاز شکل‌گیری معنای مفاهیم فضیلت نیز به شمار می‌آید.^۹ تحسین نسبت به چنین شخصی فرآیندی است که توجه اخلاقی را هدایت می‌کند و به عامل امکان می‌دهد که کیفیت‌های درونی و ارزشمند نمونه را در خود جست‌وجو کرده و برای نزدیک شدن به آنها تلاش کند.^{۱۰}

در این چهارچوب، نمونه نقش واسطه‌ای میان تجربه زیسته اخلاقی و شکل‌گیری مفاهیم ایفا می‌کند. عامل اخلاقی پیش از آنکه به تحلیل مفهومی فضیلت بپردازد، نمونه را تشخیص می‌دهد، از او تأثیر می‌پذیرد و رفتار و انگیزه او را معیار سنجش قرار می‌دهد. به این ترتیب، نمونه در نظریه زگزبسکی جایگاهی بنیادین دارد و نه تنها جهت‌دهنده داوری‌های اخلاقی است، بلکه مهم‌ترین منبع برای تثبیت معنای مفاهیم اخلاقی نیز به شمار می‌رود. چنین نقشی است که نظریه را از تعریف‌های صرفاً توصیفی و انتزاعی فضیلت متمایز می‌کند و آن را به سوی مدل عامل‌محور مبتنی بر شخصیت سوق می‌دهد.^{۱۱}

۳. تئوری ارجاع مستقیم (Direct Reference Theory)

تئوری «ارجاع مستقیم»، نام نظریه‌ای در فلسفه زبان است که به نحوه دلالت نام‌ها و عبارات مرجع‌گذار به جهان خارج می‌پردازد. یکی از مسائل اصلی معناشناسی آن است که الفاظ چگونه

7. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 41-58.

8. Linda Zagzebski, "Exemplarist Virtue Theory," *Metaphilosophy* 41, no. 1-2 (2010): 41-57.

9. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 41-58, 14-21.

10. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 30-41, 49-58.

11. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 14-21, 30-58.

به اشیا، اشخاص یا پدیده‌های واقعی ارجاع می‌دهند. این مسئله در فلسفه اخلاق فضیلت زگزبسکی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ زیرا وی می‌کوشد فهم مفاهیم اخلاقی را نه براساس تعریف‌های توصیفی، بلکه از طریق ارجاع به اشخاص نمونه تبیین کند.^{۱۲}

در معناشناسی معاصر، دو رویکرد کلی درباره دلالت عبارات مرجع‌گذار وجود دارد. رویکرد توصیف‌گرایانه که ریشه در آرای فرگه و راسل دارد، معنا را وابسته به مجموعه‌ای از اوصاف و توصیفات می‌داند. براساس این نگاه، لفظ فقط در صورتی به مصداق خود دلالت می‌کند که حامل توصیفی معین از آن باشد. در مقابل، نظریه ارجاع مستقیم معتقد است ارجاع لزوماً متوقف بر توصیفات ذهنی نیست، بلکه لفظ می‌تواند به‌طور مستقیم به مصداق خارجی خود متصل شود.^{۱۳}

کریپکی با ارائه تئوری ارجاع مستقیم در صدد پاسخ به این پرسش بود که اسم‌های خاص چگونه به اشیاء و افراد ارجاع می‌دهند؟ نقد او به رویکرد توصیف‌گرایانه این بود که ممکن است بسیاری از اوصاف که در تعریف نام‌ها به کار می‌روند غلط باشند اما با این حال واژه همچنان به مسما ارجاع دهد. از این‌رو ارجاع اسامی خاص را حاصل نوعی زنجیره علی-تاریخی دانست؛ بنابراین نظریه او، نظریه علی ارجاع (Causal Theory of Reference) نام گرفت. براساس این الگو، گوینده برای استعمال صحیح یک نام لزوماً نیازمند شناخت کامل اوصاف مصداق نیست، بلکه کافی است استعمال او در امتداد کاربرد زبانی معتبر قرار گیرد.^{۱۴} پاتم با مسئله دیگری روبه‌رو بود. الفاظ کلی مانند آب، طلا یا بیر چگونه ارجاع پیدا می‌کنند؟ از نظر او مرجع لفظ آب به‌مثابه یک نوع طبیعی با ماهیت واقعی آن تعیین می‌شود، نه تصور ذهنی ما. به همین دلیل، معنا در ذهن نیست و مرجع واژه‌های نوع طبیعی محیط خارجی، جامعه علمی و ساختار واقعی اشیا است. همچنین با طرح ایده تقسیم کار زبانی نشان داد که در بسیاری از موارد، ارجاع صحیح واژگان از طریق اعتماد به متخصصان و سازوکارهای اجتماعی حفظ می‌شود.^{۱۵} به این ترتیب، نظریه ارجاع مستقیم معنا را بیش از آنکه وابسته به توصیفات ذهنی بداند، به روابط بیرونی، اجتماعی و معرفتی پیوند می‌زند.

12. Saul A. Kripke, *Naming and Necessity* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980), 48–96; Hilary Putnam, “The Meaning of ‘Meaning’”, in *Mind, Language and Reality: Philosophical Papers*, vol. 2 (Cambridge: Cambridge University Press, 1975), 215–71; and Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 14–21.

13. Gottlob Frege, “On Sense and Reference”, in *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, eds. Peter Geach and Max Black, 3rd ed (Oxford: Blackwell, 1980), 56–78; Bertrand Russell, “On Denoting,” *Mind* 14, no. 56 (1905): 479–93; and Kripke, *Naming and Necessity*, 48–96.

14. Kripke, *Naming and Necessity*, 91–97.

15. Putnam, “The Meaning of ‘Meaning’,” 227–229.

تفاوت اصلی نظریه کرییکی و پاتم را در سه محور موضوع، مبنای ارجاع و تئوری مخالف جست‌وجو کرد. تئوری ارجاع مستقیم کرییکی ناظر بر اسامی خاص همچون ارسطو است در حالی که پاتم در نظریه خود پیرامون الفاظ نوعی تئوری‌پردازی می‌کند. مبنای ارجاع در نظریه کرییکی زنجیره علی-تاریخی است، حال آنکه در تئوری پاتم ماهیت واقعی و تقسیم کار زبانی مبنای ارجاع در نظر گرفته شده است. نقطه مقابل تئوری کرییکی نظریه توصیفی نام‌هاست؛ اما درون‌گرایی معنایی در مقابل نظریه پاتم قرار دارد.

همین ظرفیت، زمینه ورود نظریه ارجاع مستقیم به برخی قرائت‌های معاصر اخلاق فضیلت را فراهم کرد. زگزبسکی با الهام از این الگو می‌کوشد توضیح دهد که مفاهیم اخلاقی نیز می‌توانند از طریق ارجاع به اشخاص نمونه و مورد تحسین فهم شوند، نه صرفاً از طریق تعریف‌های انتزاعی. با این حال، انتقال الگوی ارجاع مستقیم از فلسفه زبان به حوزه مفاهیم اخلاقی با دشواری‌هایی روبه‌رو است؛ زیرا مفاهیم اخلاقی برخلاف بسیاری از اسامی خاص یا انواع طبیعی، صرفاً ساختاری ارجاعی ندارند و واجد ابعاد هنجاری، انگیزشی و ارزیابانه‌اند. همین مسئله زمینه شکل‌گیری نقدهای معاصر نسبت به کاربست ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت را فراهم ساخته است.^{۱۶}

۴. جایگاه تئوری ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت مبتنی بر عامل و نمونه

روش رایج در فلسفه اخلاق، روش توصیف‌گرایانه است. هنگام ورود در مباحثی همچون زندگی خوب، شخصیت خوب، شجاعت یا فضیلت پیش از اقدام به هر گفت‌وگویی ابتدا تعریف و توصیف خوبی، فضیلت، خشم، ترس یا شجاعت در کانون توجه اندیشمندان قرار دارد. از نظر آنها توافق بر سر مبادی، پیش‌نیاز ضروری هر بحثی است، زیرا تا مختصات کامل پدیده محل بحث در ذهن افراد معلوم نباشد، بحث بر سر مسائل پیرامون آن به نتیجه نخواهد رسید. اذهان اندیشمندان مانند گیره‌های سه‌نظام دستگاه تراشی است که تا بر روی پدیده‌ای واحد قرار نگیرد، امکان تراش دادن آن قطعه وجود ندارد. این یعنی رضایت از بحث مشروط به رضایت از تعریف موضوع بحث است. تا اطراف مباحثه به تفاهمی رضایتمندانه از تعریف توصیف‌گرایانه موضوع نرسند رضایت از نتیجه بحث دور از انتظار است. این دقیقاً دیدگاهی است که زگزبسکی در خوانش خود از اخلاق فضیلت در نقطه مقابل آن قرار دارد.

انتقادی که زگزبسکی به روش توصیف‌گرایانه دارد این است که علیرغم توصیف ماهیت موضوع بحث در این روش همچنان شاهد بروز شک و تردید در نتایج هستیم، چراکه گاهی

16. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 15-32; and Pekka Väyrynen, *The Lewd, the Rude and the Nasty: A Study of Thick Concepts in Ethics* (Oxford: Oxford University Press, 2013), 45-68.

مصادیق به طور تمام و کمال با توصیف مطابقت ندارند. از نظر او تئوری پاتم و کرییکی پیرامون معناشناسی اصطلاحات نوع طبیعی در ساخت نظریه اخلاقی موفق تر عمل خواهد کرد؛ همانطور که در تشخیص انواع طبیعی مانند آب و طلا کاربران از روش توصیف گرایانه بی نیازند در ارجاعات اخلاقی نیز بدون رجوع به تعریف های توصیفی با رجوع به نمونه ها قادر به تشخیص فضایل اخلاقی هستند. این مصادیق فضیلت هستند که موطن خوبی های اخلاقی اند. با ارجاع مستقیم به این نمونه های اخلاقی می توان به فضایل اخلاقی اشاره کرد. بدون توصیف مفهوم سخاوت و فقط با اشاره به شخص حاتم طایی می توان فضیلت سخاوت را به مخاطب انتقال داد. برای افراد عادی که درگیر تمرین اخلاقی هستند همین میزان از آشنایی با سخاوت کفایت می کند. براساس اصل تقسیم کار زبانی پاتم لازم نیست که همه افراد جامعه ویژگی های افراد خوب را بدانند همانطور که لازم نیست فرق طلای واقعی از تقلبی را بدانند. همانطور که شناخت طلای تقلبی از اصل را به متخصص می سپارند، تخصص مصادیق واقعی از تقلبی را نیز به کارشناسان اخلاقی باید سپرد.

۴-۱. سازوکار انتقال مفاهیم اخلاقی از طریق نمونه ها

زگزبسکی بر این باور است که مفاهیم اخلاقی در نخستین سطح مواجهه انسان با جهان اخلاقی، نه از طریق تعریف های صریح یا قواعد پیشینی، بلکه از راه تجربه زیسته ما نسبت به اشخاصی منتقل می شوند که رفتار و انگیزه آنان ارزشمند و شایسته تأسی تلقی می شود.^{۱۷} به نظر او، تحسین نسبت به شخص نمونه، فرآیندی شناختی - عاطفی است که توجه عامل را به ویژگی هایی در درون آن شخص معطوف می کند که واجد ارزش اخلاقی اند و همین توجه، بستر اولیه شکل گیری مفهوم فضیلت را فراهم می سازد. در این معنا انتقال مفاهیم اخلاقی امری تدریجی و وابسته به تجربه است؛ تجربه ای که در آن مشاهده رفتار نمونه، ادراک انگیزه او و فهم نحوه واکنش او به موقعیت های متنوع به صورت درهم تنیده در ذهن عامل اخلاقی نقش می بندد.^{۱۸}

در این فرآیند، نمونه نوعی کانون ادراکی برای عامل اخلاقی ایجاد می کند. عامل در مواجهه با موقعیت های مشابه، رفتار و انگیزه نمونه را فرامی خواند و از طریق مقایسه واکنش خود با آنچه از نمونه به یاد دارد به درک بهتری از فضیلت دست می یابد. زگزبسکی تأکید می کند که این انتقال از سطح صرفاً رفتاری فراتر می رود؛ زیرا آنچه از نمونه به ذهن عامل منتقل می شود، فقط مجموعه ای از رفتارها نیست، بلکه الگویی از نحوه ادراک موقعیت، حساسیت های اخلاقی و کیفیت انگیزه ای است که در ساختار درونی نمونه حضور دارد. به این ترتیب، یادگیری

17. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 14-21.

18. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 30-58.

اخلاق در نظریه الگو گرا نه تقلید سطحی اعمال، بلکه نوعی هم‌سویی تدریجی با نحوه نگرش و انگیزش نمونه است.^{۱۹}

از منظر زگربسکی، این فرآیند انتقال هنگامی کامل‌تر می‌شود که عامل در مواجهه‌های متعدد با نمونه، بتواند از دل رفتارهای جزئی، الگوی کلی‌تری از فضیلت را استخراج کند. نقش روایت، حافظه و تکرار مواجهه در اینجا برجسته می‌شود؛ زیرا بخش قابل توجهی از تجربه اخلاقی ما نه به واسطه مشاهده مستقیم، بلکه از طریق روایت‌هایی شکل می‌گیرد که درباره زندگی، انتخاب‌ها و انگیزه‌های اشخاص نمونه در سنت‌های اخلاقی مختلف نقل شده است. به این ترتیب، انتقال مفاهیم اخلاقی در نظریه الگو گرا همزمان متکی بر مشاهده فردی و حافظه جمعی است و همین ترکیب، امکان تثبیت معنای فضیلت را در میان افراد فراهم می‌آورد.^{۲۰}

در نهایت، زگربسکی این فرآیند را به‌عنوان سازوکاری می‌فهمد که در آن معنا نه در قالب تعریف‌های پیشینی، بلکه در فرآیندهای ادراکی - انگیزشی عامل تثبیت می‌شود. نمونه‌ها مسیر توجه را هدایت می‌کنند، حساسیت اخلاقی را شکل می‌دهند و به تدریج مفاهیم اخلاقی را در ذهن عامل جاگذاری می‌کنند. بنابراین، انتقال فضیلت در این نظریه نه حرکتی صرفاً آموزشی یا توصیفی، بلکه نوعی تحول درونی است که از طریق مواجهه پیاپی با اشخاص نمونه و درک انسجام انگیزشی آنان تحقق می‌یابد.^{۲۱}

۴-۲. نقش متخصصان اخلاق فضیلت در نظریه زگربسکی

هرچند زگربسکی بر نقش تجربه زیسته، مواجهه مستقیم با نمونه‌های اخلاقی و فرآیندهای ادراکی - انگیزشی عامل در شکل‌گیری مفاهیم اخلاقی تأکید می‌کند، اما در عین حال تصریح دارد که انتقال و تثبیت نهایی این مفاهیم بدون مداخله تحلیل‌گران و متخصصان اخلاق فضیلت امکان‌پذیر نیست. به زعم او، الگوها نقطه آغاز فهم اخلاقی‌اند، اما تبدیل این مواجهه‌های اولیه به مفاهیم نسبتاً پایدار، قابل انتقال و قابل به‌کارگیری در داوری‌های پیچیده اخلاقی، نیازمند سطحی از بازتاب، تعمیم و صورت‌بندی نظری است که فقط از عهده کسانی برمی‌آید که تجربه اخلاقی گسترده‌تر و فهم تحلیلی عمیق‌تری دارند.^{۲۲}

در این چهارچوب، نقش متخصصان نه تعیین مستقل مفاهیم اخلاقی، بلکه تعیین حدود و ثغور آن مفاهیمی است که در سطح نخست از طریق مواجهه با نمونه‌ها شکل گرفته‌اند. متخصصان

19. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 41-58, 63-67.

20. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 49-58, 63-67, 186-192.

21. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 14-21, 30-58, 63-67.

22. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 14-21, 30-58, 186-192.

می‌کوشند کیفیت‌های انگیزشی و رفتاری مشاهده شده در نمونه‌ها را به زبان مفهومی درآورند، عناصر پایدار و مشترک آنها را استخراج کنند و آنها را به صورت الگوهای عمومی‌تر، که قابلیت به‌کارگیری در موقعیت‌های جدید را داشته باشد، تدوین کنند. درواقع، آنان نوعی فاصله بازتابی ایجاد می‌کنند که امکان‌گذار از مشاهده جزئی به درک کلی و از تجربه شخصی به تبیین نظری را فراهم می‌کند.

از منظر زگزیسکی، این نقش مکمل نقش نمونه‌هاست؛ زیرا نمونه‌ها مبدأ انگیزشی و ادراکی فهم اخلاقی‌اند، اما متخصصان عامل تحلیلی و سامان‌دهنده آن. بدون نمونه‌ها مفاهیم اخلاقی از تجربه زیسته جدا می‌ماند و به تعریف‌هایی انتزاعی فرو کاسته می‌شود و بدون متخصصان، فهم اولیه عامل در سطحی خام باقی می‌ماند و به دلیل محدود بودن داده‌های تجربی و امکان خطا در تفسیر رفتار نمونه‌ها، قابلیت گسترش و تعمیم پیدا نمی‌کند.

زگزیسکی همچنین بر این نکته تأکید می‌کند که متخصصان در این نظریه براساس مرجعیت معرفتی عمل می‌کنند، نه مرجعیت تحکمی. یعنی قدرت آنان از تجربه گسترده‌تر، دقت تأملات اخلاقی و توانایی تشخیص لایه‌های انگیزشی و ادراکی صیقل یافته‌تری ناشی می‌شود که به آنان اجازه می‌دهد، ساختار مفهوم فضیلت را با دقت بیشتری صورت‌بندی کنند. به تعبیر دیگر، متخصصان، نقش تنظیم‌کنندگان شبکه مفاهیم اخلاقی را بر عهده دارند؛ نقشی که مانع از فروپاشی معنا در مواجهه با تنوع نمونه‌ها و موقعیت‌های اخلاقی گوناگون می‌شود.^{۲۳}

در مجموع، جایگاه متخصصان در نظریه الگوگر تضمین‌کننده انسجام مفهومی و پیوستگی معنای فضیلت است. آنان پلی هستند میان تجربه درونی عامل اخلاقی و ساختار بیرونی مفاهیم اخلاقی؛ میان مواجهه فردی با نمونه‌ها و نظام‌مندسازی جمعی معنا. این پیوند است که نظریه الگوگر را از یک مدل صرفاً توصیفی فراتر می‌برد و به آن توان تبیین مفاهیم اخلاقی در سطوح پیچیده‌تر را می‌بخشد.

اخلاق فضیلت مبتنی بر فاعل و نمونه مانند برخی مکاتب اخلاقی، نظریه‌ای بنیادگرایانه است، اما برخلاف سایر نظریه‌های بنیادگرایانه به جای تکیه بر یک مفهوم یا نمونه‌هایی از اخلاق خوب آغاز می‌شود. نظریه‌های بنیادگرایانه نظریاتی هستند که هسته مرکزی آنها از مفهومی بسیط و ساده تشکیل می‌شود و سایر مسائل و مفاهیم حول همان مفهوم اولیه سازمان می‌یابد. به‌طور مثال، اخلاق فضیلت سعادت‌پایه بر مفهوم سعادت یا شادمانی بنیان نهاده شده یا اخلاق کانت و

23. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 186-192.

سایر مکاتب اخلاقی وظیفه‌گرا عمدتاً حول مفهوم بنیادی حسن نیت بنا شده‌اند. در این نظریه‌ها تلاش می‌شود تا مفهوم این هسته مرکزی شکل‌گیری گفتمان در قالب الفاظ به‌طور واضح و شفاف از ذهن مبتکر نظریه صادر و بدون نقص و ابهام در ذهن مخاطب وارد شود؛ سپس بحث‌های مرتبط با گفتمان حول آن مفهوم اولیه شکل گیرد. یعنی روال منطقی شکل‌گیری نظریه با تعریف و تحلیل آن مفهوم محوری آغاز می‌شود، اما در نظریه اخلاقی زگربسکی، معرفی نمونه به‌عنوان عامل اخلاقی معیار نقطه شروع تفهیم و تفاهم جهت معرفی ارزش‌های اخلاقی است. در خوانش‌های دیگر اخلاق فضیلت، شجاعت، مثلاً اعتدال در کیفیت نفسانی بطنی‌الزوال حاصل از قوه غضبیه تعریف می‌شود، اما در خوانش زگربسکی پیش از تعریف فضیلت از نمونه‌هایی چون کنفوسیوس، آکویناس و مریم مقدس به‌عنوان معیار فاعل اخلاقی یاد می‌شود، سپس براساس کیفیات نفسانی آنها فضایل تبیین می‌گردد.

تقدیم معرفی نمونه بر تعریف مفاهیم به‌مثابه ملاک نظام ارزش‌گذاری اخلاقی، اتفاق نظر بر سر محل نزاع را در ابتدای امر با مشکل مواجه می‌کند. ایجاد چنین مشکلی با این سطح از جدیت برای نظریه‌های بنیادگرایانه بسیار مهلک و حائز اهمیت است، چراکه با زیر سؤال رفتن محور مرکزی تئوری به‌عنوان سنگ بنای سازمان نظریه ارکان بنیان رفیع نظریه متزلزل خواهد شد و فرو خواهد ریخت. برای رفع این نقیصه زگربسکی ناچار است یا دست از ابتکار خود بکشد و کار را با تعریف مفهوم فضیلت آغاز کند یا جایگزینی برای تعریف مفاهیم پیدا کند که شانه‌اش توان تحمل بار بنای رفیع نظام اخلاقی او را داشته باشد و در گردباد شبهات و انتقادات تاب‌آوری داشته باشد و فرو نریزد. تئوری ارجاع مستقیم از نظر زگربسکی، جایگزین مناسب و مطمئنی برای این منظور به نظر می‌رسید.

از نظر زگربسکی، مرجع مستقیم پیامد جالبی برای حل مشکل اختلافات فرهنگی موجود بین جوامع دارد و ناهماهنگی بین اصطلاحات طبیعی و اصطلاحات اخلاقی را آشکار می‌کند. در آزمایش فکری معروف پاتم، سیاره‌ای را درست مانند زمین تصور می‌شود با این تفاوت که مایعی از آسمان سقوط می‌کند و در دریاچه‌ها و اقیانوس‌ها جمع می‌شود، جوهری متفاوت از آب دارد که در روی زمین موجود است. پاتم آن مایع را XYZ می‌نامد. تصور موجود در محیط آزمایش این است که ظاهر و طعم هر دو مایع یکسان است. از طرفی در هر دو کره، علیرغم ماهیت متفاوت به این دو مایع آب گفته می‌شود. وضعیت موازی می‌تواند حالتی باشد که آنها به انسان بخیل، سخاوتمند بگویند و ما به انسان دست و دل باز و کریم. اگر این اتفاق می‌افتاد، اختلاف‌نظرها ریشه‌ای‌تر از وقتی بود که نمی‌دانستیم کدام صفات خوب هستند. چنین وضعیتی از نظر زگربسکی

برای ما اتفاق نمی‌افتد، زیرا موجوداتی با ماهیت یکسان، احساسات مشابه، نیازهای جسمی، روانی و اجتماعی واحد هستیم. در نوع با هم مشترک هستیم؛ برخلاف مثال پاتم که اختلافات آنقدر است که بعید است از یک نوع باشیم. از این رو زگزبسکی اختلاف نظرهای ارجاع مستقیم در محیط اخلاق را آنقدر، که در مورد اصطلاحات طبیعی رخ می‌دهد، رادیکال نمی‌داند. زگزبسکی با این بیان کوشیده است تا بین نظر پاتم و نقد بوید جمع کند و این یعنی در نظریه ارجاع مستقیم تغییراتی ایجاد کرده است.^{۲۴}

آنچه به عنوان خلاصه ایده زگزبسکی در خوانش او از اخلاق فضیلت، که مبتنی بر عامل و نمونه است می‌توان ذکر کرد، این است که منظور او از نمونه، شخصیتی عالی است که بسیار قابل تحسین است. این قابل تحسین بودن نمونه را از احساسی، که در خود نسبت به تحسین او داریم، می‌توان دریافت. از نظر او، شخص قابل تحسین از همان حیثیت تحسین‌برانگیز بودنش، قابل تقلید نیز هست. احساس تحسین نوعی جاذبه است که انگیزه تقلید را به همراه دارد. ویژگی‌های نمونه‌ها را که آنها را قابل تحسین می‌کند، می‌توان از طریق مشاهده به معنای وسیع آن کشف کرد که شامل مشاهده‌ای است که در روایات به دست می‌آوریم و نوع مشاهده‌ای که در آزمایشگاه دریافت می‌کنیم. در نهایت، اصطلاح اخلاقی در خارج از ذهن تعیین می‌شود، ویژگی‌های نمونه‌ها را می‌توان از طریق مشاهده کشف کرد و معنای اصطلاحات اخلاقی با آن ویژگی‌ها مشخص می‌شود. منظور افراد عادی نیز از طریق ارتباط با شبکه زبانی مشخص می‌شود.

نگارنده منکر این نیست که زگزبسکی نقش متخصصان را در قالب مرجعیت معرفتی و نه مرجعیت تحکمی تبیین می‌کند و از پیروی کورکورانه از آنان دفاع نمی‌کند. با این حال، پرسش انتقادی آن است که اگر تعیین حدود و ثغور مفاهیم اخلاقی در نهایت به تحلیل متخصصان وابسته باشد، آیا نظریه الگوگرا می‌تواند همچنان مدعی باشد که معنای مفاهیم اخلاقی مستقیماً از مواجهه با نمونه‌ها به دست می‌آید. به نظر می‌رسد حضور متخصصان، خواه‌ناخواه، لایه‌ای از میانجی‌گری تفسیری را وارد فرآیند تعیین معنا می‌کند که با ادعای اولیه نظریه درباره بی‌واسطگی ارجاع مستقیم تنش‌هایی ایجاد می‌کند.

۵. مرور نقدهای وارد بر ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت

زگزبسکی در نظریه اخلاق الگوگرا می‌گوید مفاهیم اخلاقی پایه مانند فرد خوب، فضیلت، عمل درست و مانند آن نه از طریق تعریف توصیفی، بلکه از طریق ارجاع مستقیم به الگوهای اخلاقی

24. Putnam, "The Meaning of 'Meaning'," 223-27; and Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 180-86.

فهمیده می‌شوند؛ همانطور که در نظریه‌های ارجاع مستقیم، واژه‌هایی مثل آب یا طلا ابتدا به مصادیق اشاره می‌کنند و بعد ماهیت آنها کشف می‌شود. مهم‌ترین نقدهایی که در راستای موضوع اخلاقی این پژوهش به استفاده بانو لیندا زگربسکی از تئوری ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت‌مدار وارد شده، عمدتاً حول چند محور متمرکز است: مشکل دوری (Circularity)، وابستگی پنهان به توصیف‌گرایی (Hidden Descriptivism)، خطاپذیری عاطفه تحسین (The Fallibility of Admiration)، ابهام در ارجاع اخلاقی (The Indeterminacy of Moral Reference) و اشکال در قیاس اخلاق با انواع طبیعی (Natural kinds) در فلسفه زبان. در ادامه به شرح برخی از این مهم‌ترین نقدها پرداخته خواهد شد.

۵-۱. نقد قیاس نادرست میان اخلاق و انواع طبیعی^{۲۵}

زگربسکی عقیده دارد ما ابتدا با تحسین به اشخاصی مانند سقراط، مادر ترزا یا مریم مقدس اشاره می‌کنیم و سپس از طریق مطالعه آنان، معنای فضیلت‌هایی همچون خردمندی، زهد یا حیا و پاکدامنی را کشف می‌کنیم؛ اما امیلی داملر وینکلر (Emily Dumler-Winckler) قائل است که قیاس زگربسکی میان مفاهیم اخلاقی و انواع طبیعی قیاسی مسئله‌دار و ناکام است. از نظر او این قیاس از چند جهت مشکل دارد: جهت اول این است که انواع طبیعی دارای ماهیت مستقل از فاعل شناسا هستند؛ مثلاً آب، حتی اگر کسی آن را نشناسد، همان H₂O است. جهت دوم این است که ملاک تعیین الگوی اخلاقی تا حد زیادی به سنت‌های تفسیری، روایت‌های تاریخی، قضاوت‌های هنجاری و جوامع اخلاقی وابسته است. جهت سوم نیز این است که ارجاع مستقیم در مورد انواع طبیعی بر نوعی ثبات علی-طبیعی استوار است؛ اما در مورد الگوهای اخلاقی، چنین زنجیره علی‌ای وجود ندارد و ارجاع به شخص تحسین‌برانگیز همواره از پیش متضمن داوری‌های ارزشی است. پس ارجاع اخلاقی، مثل ارجاع طبیعی صلب و پایدار نیست و نمی‌توان برون‌گرایی معنایی طبیعی (Natural Semantic Externalism) را مستقیماً به اخلاق منتقل کرد. این نقد در واقع حمله مستقیم به بنیان زبان‌شناختی نظریه زگربسکی است.

یکی از پاسخ‌های احتمالی زگربسکی و مهم‌ترین آنها به نقد امیلی داملر وینکلر ممکن است این باشد که قیاس اخلاق با انواع طبیعی به نوعی یک قیاس روش‌شناختی (Analogy) است، نه یک قیاس هویتی (Identity). منظور او این نیست که فضیلت همانند H₂O دارای ساختار شیمیایی است، بلکه همانطور که معنای آب ابتدا با اشاره به نمونه‌های آب تثبیت می‌شود، معنای شجاعت

25. Emily Dumler-Winckler, "Moral Exemplarity: The Trouble with Linda Zagzebski's Semantic Theory of Exemplarity," *Journal of Religious Ethics* 52, no.2 (2024): 162-188

نیز ابتدا با اشاره به انسان‌های شجاع تثبیت می‌شود. دومین پاسخ زگربسکی به نقد داملر می‌تواند دفاعی معرفت‌شناسانه باشد. زگربسکی ممکن است ادعا کند که به کارگیری تئوری ارجاع مستقیم توسط او در راستای کشف چگونگی یادگیری مفاهیم اخلاقی بوده است؛ این یعنی قصد او از به کارگیری تئوری ارجاع مستقیم معرفت‌شناسی مفاهیم اخلاقی بوده است، نه تبیین متافیزیک فضیلت؛ اما قوی‌ترین پاسخ احتمالی زگربسکی به اشکال داملر ممکن است مبتنی بر تقسیم کار معرفتی باشد. همانطور که در نظریه تقسیم کار زبانی پاتم، همه مردم ماهیت طلا را نمی‌دانند، اما به متخصصان اعتماد می‌کنند؛ به همین ترتیب، همه مردم ماهیت شجاعت را نمی‌دانند، اما به قدیسان، حکما و انسان‌های ممتاز اعتماد می‌کنند. درواقع در اینجا الگوهای اخلاقی نقش متخصص اخلاق را ایفا می‌کنند، بنابراین وابستگی فضیلت به سنت‌های تفسیری اشکال نیست؛ بلکه جزئی از ساز و کار معرفتی اخلاق است.

۵-۲. نقد بی‌اعتمادی به تحسین^{۲۶}

این نقد، که توسط نوئل بیروندو (Noell Birondo) و نیز برخی منتقدان حوزه روان‌شناسی اخلاق (Psychology of morality) وارد شده است، درواقع شامل دو نقد همپوشان است. اصل مدعای بیروندو این است که آیا تحسین قابل اعتماد است. این نقد به یکی از نقاط آسیب‌پذیر نظریه زگربسکی اشاره دارد. از نظر بیروندو اگر همه مفاهیم اخلاقی بر شناسایی الگوهای اخلاقی از طریق تحسین بنا شوند، آنگاه اعتبار کل نظریه وابسته به اعتبار این هیجان است. او می‌پرسد اگر انسان‌ها غالباً افراد نادرست را تحسین کنند، چه تضمینی وجود دارد که ارجاع مستقیم ما به الگوهای اخلاقی اصلاً به مصادیق درست اشاره کند. از نظر او ممکن است انسان‌ها افراد کاریزماتیک را با افراد فاضل اشتباه بگیرند؛ تحت تأثیر تبلیغات و فرهنگ قرار گیرند یا به رهبران اقتدارگرا یا سلبریتی‌ها احساس تحسین پیدا کنند؛ بنابراین تحسین یک مکانیزم، خطاپذیر است و نمی‌تواند بدون توضیح بیشتر، بنیان معرفتی نظریه باشد.

زگربسکی بر یافته‌های روان‌شناختی درباره هیجان تحسین تکیه می‌کند و حتی به پژوهش‌های جان‌اتان هیت (Jonathan Haidt) درباره ترفیع رتبه و ارتقای مقام (Elevation) استناد می‌کند؛^{۲۷} اما منتقدان حوزه روان‌شناسی اخلاق چند اشکال مطرح کرده‌اند. وابستگی شدید تحسین به فرهنگ در صدر انتقادات قرار دارد. افراد در جوامع گوناگون، اشخاص کاملاً

26. Noell Birondo, "Review of Exemplarist Moral Theory," *Notre Dame: Philosophical Reviews* (October 27, 2017).

27. Zagzebski, Linda Trinkaus, *Exemplarist Moral Theory*, (Oxford: Oxford University Press 2017), 40-44.

متفاوتی را تحسین می‌کنند. جامعه کارآفرین، ثروتمند را تحسین می‌کند؛ جامعه‌ای دیگر، جنگجو یا رهبر سیاسی و جامعه‌ای دیگر زاهد دینی. اگر تحسین اینقدر متغیر باشد، چگونه می‌تواند مبنای ارجاع مستقیم به خیر اخلاقی باشد؟ تأثیرپذیری تحسین از سوگیری‌های شناختی، انتقاد دیگر روان‌شناسان اخلاق به زگزبسکی است. پژوهش‌های روان‌شناسی نشان داده‌اند که تحسین می‌تواند تحت تأثیر اثر هاله‌ای (Halo Effect)، جذابیت ظاهری، شهرت، هویت گروهی یا اقتدار اجتماعی قرار گیرد.^{۲۸} بنابراین، هیجان تحسین لزوماً به فضیلت واقعی حساس نیست. پسینی و تجدیدنظرپذیر بودن تحسین، نقد دیگر روان‌شناسان است. ما بارها افرادی را تحسین کرده‌ایم و سپس دریافته‌ایم که الگوی مناسبی نبوده‌اند. این دقیقاً تأیید روان‌شناسانه همان مسئله‌ای است که داملر در نقد خود، برجسته می‌کند. اختلافات عمیق و انقلاب‌های اخلاقی نشان می‌دهد که جامعه درباره مصادیق الگوهای اخلاقی اتفاق نظر پایدار ندارد.^{۲۹}

در نظریه زگزبسکی، تعریف مفاهیم اخلاقی پس از گذار از تحسین و شناسایی الگو ممکن می‌شود؛ از این رو این نقدها ارجاع مستقیم او را تهدید می‌کند. چون اگر حلقه اول این زنجیره، یعنی تحسین، متزلزل شود، همه زنجیره آسیب می‌بیند؛ اما زگزبسکی گویا از ابتدا این اشکال را پیش‌بینی کرده است. او تصریح می‌کند که معیار، تحسین تأملی (Admiration Upon Reflection) است، نه هر تحسین خام و اولیه. یعنی باید در طول زمان با تأمل عقلانی با شنیدن داوری دیگران و با اصلاح هیجانات خود به تحسینی پالایش‌شده برسیم. او حتی معتقد است که بی‌اعتمادی افراطی به تحسین، تهدیدی بزرگتر برای رشد اخلاقی است تا اختلاف اخلاقی.^{۳۰}

۵-۳. نقد ابهام در تحسین انعکاسی (Ambiguity of Reflective Admiration)

مضمون این نقد در آثار چندین مفسر و ناقد نظریه الگوگرایی زگزبسکی وجود دارد، اما به صورت یک نقد نظام‌مند و تحت همین عنوان واحد به آن تصریح نشده است. این نقد در نوشته‌های چندین منتقد از جمله پانوس پاریس،^{۳۱} آلن ویلسون و لانی واتسون،^{۳۲} ادواردو اورتیز^{۳۳} و بوسکو کورالس^{۳۴}

28. Valerio Capraro, and Matjaz Perc, *Mathematical Foundations of Moral Preferences* (Cornell University).

29. Dumler-Winkler, "Moral Exemplarity: The Trouble with Linda Zagzebski's Semantic Theory of Exemplarity," 162-188

30. Zagzebski, *Exemplarist Moral Theory*, 44-50.

31. Laura D'Olimpio, Panos Paris, and Aidan Thompson, eds., *Educating Character Through the Arts* (London: Routledge, 2022).

32. Alan Wilson and Lani Watson, "Review Essay: Exemplarist Moral Theory," *Journal of Moral Philosophy* 16, no. 6 (2019): 755-768.

33. Eduardo Ortiz, "On Some Circumstances of Admiring Exemplars," *The Journal of Value Inquiry* 60 (2026): 51-67.

34. Bosco Corrales, "Emulating Mary Poppins? A Critical Review of the Figure of the Saint in Zagzebski's Exemplarist Moral Theory," *The Journal of Value Inquiry* 60 (2026): 125-147.

مطرح شده است. زگزبستگی برای فرار از اشکال تحسین خام می‌گوید، ملاک، تحسین باتأمل است؛ اما منتقدان از نحوه انجام دادن این تحسین می‌پرسند. اگر تحسین خودش نیازمند معیارهای اخلاقی قبلی باشد، دوباره نظریه دوری می‌شود و اگر انعکاس معیاری نداشته باشد، پس هیچ تضمینی وجود ندارد که تحسین اصلاح شود.

در ادامه، به‌طور ویژه به تقریر پانوس پاریس از این اشکال می‌پردازیم. پاریس تصریح می‌کند که تحسین انسانی همواره از پیش توسط فرهنگ و تربیت شکل گرفته است؛ همچنین همواره این امکان وجود دارد که تحسین متوجه اشخاص نامناسب شود. همچنین، تحسین برای تشخیص اینکه چه کسی واقعاً الگوست، نیازمند معیارهای اخلاقی پیشینی است؛ بنابراین برای تعیین مفهوم فضیلت از طریق تحسین یک دور منطقی شکل می‌گیرد؛ زیرا برای تشخیص الگو به تحسین نیاز داریم. از دیگر سو برای اینکه بدانیم تحسین ما موجه است، نیازمند معیارهای اخلاقی هستیم؛ اما زگزبستگی قصد دارد همین معیارهای اخلاقی را از الگو استخراج کند. این همان چیزی است که می‌توان آن را ابهام یا نامعین بودن تحسین انعکاسی نامید.

در مقام دفاع از نظریه ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت، زگزبستگی ممکن است به استدلالاتی اقامه کند. انکار نیاز به معیارهای اخلاقی پیشینی، تمایز میان دور منطقی و دور هرمنوتیکی، اجتماعی و تصحیح‌پذیر بودن تحسین انعکاسی و تأکید بر نقش عواطف معرفتی برخی آنهاست.

۴-۵. نقد وابستگی شدید به روایت و سنت

توسط منتقدان هرمنوتیکی و اجتماعی (Communitarian) طرح گردیده است. اگر نمونه‌ها فقط از طریق سنت و روایت شناخته شوند، آنگاه هر جامعه، نمونه و الگوی خود را خواهد داشت و نظریه به نسبی‌گرایی (Relativism) نزدیک می‌شود. مثلاً جامعه‌ای ممکن است جنگجو را الگو بداند و جامعه‌ای دیگر قدیس را. در این صورت، ارجاع مستقیم دیگر ضامن عینیت اخلاقی نخواهد بود.

۵-۵. نقد کانتی

در فلسفه اخلاق کانت، انسان، موجودی خودآیین است؛^{۳۵} یعنی عامل اخلاقی باید قانون اخلاق را از عقل عملی خویش اخذ کند، نه از اراده یا شخصیت دیگران. ازاین‌رو، کانت هرگونه

35. Immanuel Kant, *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, trans. and ed. Mary Gregor and rev. and ed. Jens Timmermann, vol 4, (Cambridge: Cambridge University Press, 2012), 4:440.

اخلاق مبتنی بر اقتدار اشخاص، سرمشق‌گیری غیرانتقادی، تقلید از بزرگان را بالقوه نوعی دگرآیینی می‌داند (Heteronomy). زگزبسکی می‌گوید ما با تجربه تحسین به نمونه‌های اخلاقی پی می‌بریم. فضایل را از طریق ارجاع به این نمونه‌ها تعریف می‌کنیم؛ از این رو انسان‌های برجسته راهنمای فهم اخلاق هستند. کانتی‌ها اینجا می‌پرسند چرا باید تشخیص یک انسان الگو، مبنای فهم اخلاق باشد یا آیا من به جای تبعیت از عقل خویش از شخصیت دیگری تبعیت نمی‌کنم. اگر پاسخ مثبت باشد، نظریه به سمت دگرآیینی می‌رود. این نقد بیشتر در ادبیات ثانویه مطرح شده است و خطر نقض خودآیینی اخلاقی (Moral Autonomy) را مطرح می‌کند. نانسی ای اسنو^{۳۶} و کریستین کریستیانسون^{۳۷} از جمله مطرح‌کنندگان این نقد هستند.

بنابر مبانی معرفت‌شناختی و اخلاقی مندرج در آثار زگزبسکی می‌توان برخی استدلال‌ات را در دفاع از نظریه او و رد نقد کانتی مطرح کرد. در نظریه زگزبسکی، میان تقلید کور و یادگیری الگو تمایز وجود دارد. در نظریه او، فرد ابتدا تحسین می‌کند؛ سپس درباره منش و رفتار الگو تأمل می‌کند و در نهایت با قضاوت خویش فضایل را می‌شناسد. بنابراین، رابطه با الگو از سنخ اطاعت (Obedience) نیست، بلکه از سنخ یادگیری (Learning) است. از سویی دیگر، انتخاب الگو، خود، کنشی خودآیین است. فاعل اخلاقی مجبور به پذیرش هیچ الگوی خاصی نیست. او باید خود تشخیص دهد چه کسی واقعاً شایسته تحسین است؛ چه چیزی در او فضیلت محسوب می‌شود و تا چه اندازه باید از او بیاموزد. بنابراین، نقش عقل عملی حذف نمی‌شود. علیرغم همه دفاعیات احتمالی زگزبسکی، طرفداران نظریه اخلاقی کانت همچنان می‌توانند مدعی باشند؛ زیرا اگر در نهایت، درست بودن رفتار، راجع به انسان‌های ستودنی باشد، آنگاه مرجع نهایی اخلاق هنوز اشخاص هستند، نه عقل عملی.

۶. نقد و پاسخ‌های مقاله حاضر به ارجاع مستقیم زگزبسکی در فلسفه اخلاق فضیلت عامل و نمونه‌بنیاد

رویکرد مقاله حاضر به کاربرد نظریه ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت عامل و نمونه بنیاد اخلاقی است و توجه به ابعاد فلسفه زبانی آن ناگزیر و در راستای وصول به اغراض فلسفه اخلاق است؛ از این رو نقدهای نگارنده نیز متوجه لوازم و آثار اخلاقی کاربست این نظریه از فلسفه زبان در قلمرو فلسفه اخلاق است.

36. Nancy E. Snow, *Contemporary Virtue Ethics* (Cambridge: Cambridge University Press, 2020), 50-68.

37. Kristján Kristjánsson, *Virtuous Emotions* (Oxford: Oxford University Press, 2018), 49-70.

۶-۱. کارکرد غیرتأسیسی ارجاع مستقیم در شناخت فضیلت:

در خوانش زگزیسکی از اخلاق فضیلت، بحث صرفاً ناظر به مفاهیم و الفاظ نیست، بلکه به وجود و تحقق فضایل در عامل اخلاقی نیز مربوط می‌شود. زگزیسکی قصد دارد با وارد کردن نظریه ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت عامل و نمونه بنیاد خود مشکل تکثرگرایی در مبادی تصویری سیستم اخلاقی خود را برای عموم مخاطبین اجتماعی آن چاره کند. با این حال به نظر می‌رسد نقش ارجاع مستقیم در این نظریه بیش از آنکه در تبیین ماهیت فضیلت باشد در تسهیل انتقال مفاهیم اخلاقی به مخاطبین ایفای نقش می‌کند. شاهد این مدعا اعتراف زگزیسکی است که ارجاع مستقیم را ابزار معرفی فضایل به مخاطبین عام اخلاق از طریق نمونه‌های اخلاقی بیان می‌کند. حال آنکه پس از شناخت تصویری نسبت به مفاهیم فضائل برای دسترسی به حد و رسم آن نیازمند مراجعه به متخصصین علم اخلاق هستند. ارجاع مستقیم در نظریه زگزیسکی بیش از آنکه نقش تأسیسی در شناخت فضیلت داشته باشد، واجد نقشی آموزشی و تسهیلگر در انتقال مفاهیم اخلاقی است. بنابراین، می‌توان احتمال داد که ورود نظریه ارجاع مستقیم به دستگاه اخلاقی زگزیسکی صرفاً ناشی از دغدغه‌ای معناشناختی نباشد، بلکه با توجه به زمینه الهیاتی اندیشه او و اهتمامش به نقش تحسین و الگوهای اخلاقی با دغدغه انتقال و گسترش آموزه‌های فضیلت‌محور در میان مخاطبان عام نیز بی‌ارتباط نباشد. نگارش آثاری چون «انگیزش الهی» و تلاش برای بازگرداندن نقش خدا در فلسفه اخلاق معاصر، این احتمال تفسیری را تقویت می‌کند، هرچند به‌تلهایی برای اثبات آن کافی نیست.

۶-۲. پارادوکس تعیین نمونه-فضیلت:

نقد حاضر درصدد تبیین ابهامی روش‌شناختی به نظریه ارجاع مستقیم زگزیسکی است. پرسش اصلی این است: نمونه‌ها در تئوری عامل‌بنیاد زگزیسکی چگونه تعیین می‌شوند؟ بنا به توضیحات زگزیسکی عرف مخاطبین یا متخصصین علم اخلاق با در نظرگیری حداقل‌های حس تحسین، که در همه انسان‌ها مشترک است، به تعیین نمونه‌های اخلاقی و پس از آن تشخیص الگوی فضائل خواهند پرداخت. این در حالی است که در نظریه زگزیسکی، فضیلت بر خوبی هم از حیث وجود و هم از حیث مفهوم مقدم بر مفهوم خوبی است؛^{۳۸} یعنی عمل نمونه اخلاقی است که عین فضیلت است و مصداق آن را تعیین می‌کند. پس هیچ‌کس به اندازه نمونه اخلاقی به ماهیت و حدود و ثغور فضیلت اشراف ندارد. حال آنکه در این سیستم معیار تشخیص فضایل و تعیین نمونه غیر از

38. Linda Trinkaus Zagzebski, *Virtues of the Mind* (Melbourne: Cambridge University Press 1996), 78-84.

اوست_ مخاطبین عام و متخصصین علم اخلاق لزوماً صاحب فضیلت نیز نیستند. این حقیقت سبب ایجاد پارادوکسی است که در آن سرچشمه فضیلت وجود عامل اخلاقی است که هیچ نقشی در تعیین آن برای جامعه مخاطبین ندارد و تشخیص فضیلت با متخصصین یا عامه‌ای است که فضیلت در آنها لزوماً وجود ندارد.

۳-۶. خطر اقتدارگرایی اخلاقی یا مرجعیت افراطی الگوی اخلاقی:

انتقاد سوم به تئوری زگزبسکی از جنس پیامدشناسی نظری است. ملاک و معیار و مناط تعیین فضیلت، شخص عامل اخلاقی به منزله نمونه است. این یعنی در این چهارچوب، مرجعیت اخلاقی به نحو قابل توجهی در شخص نمونه، خلاصه می‌شود. مخاطبین این نمونه رفتاری نیز در سطح تشخیص حداقلی و فراگیر قادر به تحسین فضائل در او هستند. با توجه به متغیر بودن حالات نفسانی و احتمال تغییر ملکات و پیچیدگی قضاوت اخلاقی در شرایط تعارض منافع، جامعه در معرض خطر اقتدارگرایی اخلاقی یا مرجعیت افراطی الگوی اخلاقی قرار خواهد گرفت. یعنی در صورت بروز اختلاف بین تعریف متخصصین از فضیلت با رفتار و انگیزه عامل نمونه، این تئوری، خود، مردم را به انتخاب عامل اخلاقی در قبال متخصصین دعوت کرده است.

مقصود از این نقد آن نیست که نظریه زگزبسکی لزوماً به اقتدارگرایی اخلاقی منتهی می‌شود، بلکه ساختار آن بالقوه می‌تواند وابستگی شدید به مرجعیت اخلاقی اشخاص نمونه را تقویت کند و در برخی شرایط، استقلال و خودآیینی قضاوت اخلاقی عامل را تضعیف کند. نمونه‌های تاریخی پیروی بی چون و چرا از رهبران کاریزماتیک نشان می‌دهد که تمرکز مرجعیت اخلاقی در اشخاص، همواره با خطر خطای جمعی و تعلیق قضاوت انتقادی همراه است. اقتدار کاریزماتیک در اندیشه ماکس وبر یا تفکرات کانتی به دگرآیینی اخلاقی از سوی ایمانوئل کانت شاهدهی بر این مدعاست.

با این حال در آثار متأخر زگزبسکی به‌ویژه در بحث انگیزش الهی، می‌توان ظرفیتی برای پاسخ به این نگرانی یافت. پذیرش خدا در جایگاه منشأ و غایت کمال اخلاقی، معیاری فراتر از اشخاص نمونه در اختیار می‌گذارد و از انحصار کامل مرجعیت اخلاقی در الگوهای انسانی جلوگیری می‌کند. بر این اساس، اگر رفتار یا انگیزه نمونه انسانی از مسیر صواب اخلاقی منحرف شود، سنجه‌ای متعالی برای نقد و ارزیابی آن در اختیار عامل اخلاقی قرار خواهد داشت.

۴-۶. ناسازگاری امر کلی و مصداق جزئی:

نقد حاضر برآمده از بنیادهای معرفت‌شناسی فضیلت است. نمونه اخلاقی در نظریه ارجاع مستقیم زگزبسکی یک فرد جزئی در بستر زمان و مکان است که فضیلت در وجود او مستتر

است و تنها راه شناخت فضیلت، ظهور و بروز اعمال و رفتار او در موقعیت‌های مختلف زمانی و مکانی است؛ یعنی فضیلت که امری کلی و خارج از چهارچوب مکان و زمان است از طریق مصادیق جزئی منحصر در موقعیت‌های خاص مکانی و زمانی قابل شناسایی خواهد بود. این یعنی روند شناسایی نمونه اخلاقی استقرائی است؛ اما امکان رؤیت همه این جزئیات برای درک آن کلی برای همه مقدور نیست و روند تعیین مصداق و نمونه اخلاقی را به استقرای ناقص فرو می‌کاهد. از دیگر سو به علت پیچیدگی قضاوت اخلاقی در موقعیت‌های تعارض منافع مخاطبین عام، که متولی تعیین نمونه اخلاقی هستند، قدرت تحلیل و انتزاع آن امر کلی از این امور جزئی را ندارند. علاوه بر این، ظهور و بروز خیلی از فضایل و رذایل در خارج یکسان است و تشخیص آن برای متخصصین هم دشوار است، چه رسد به مخاطب عام. برای مثال، صدقه دادن و رشوه دادن از حیث صورت خارجی با هم تفاوت ندارند و فقط از طریق انگیزه و نیت عامل اخلاقی قابل تشخیص هستند. از آنجا که زگربسکی منشأ فضیلت را در انگیزه و ساختار درونی عامل می‌داند در بسیاری از موارد آنچه موضوع ارجاع قرار می‌گیرد نه رفتار ظاهری، بلکه حالات نفسانی پنهان است؛ حال آنکه این حالات به‌طور مستقیم در دسترس ناظران قرار ندارد.

شبکه‌ای از الگوهای دارای فضیلت در مراتب متفاوت از خیر که در رأس آنها خدا در جایگاه سرچشمه انگیزه الهی قرار دارد، امکان نظارت پیوسته و مطمئن درون سیستمی این نظام اخلاقی را فراهم می‌کند. در صورت بروز هرگونه ابهام در تعیین مصداق یا شبهه در فعل الگوی اخلاقی، مراجعه به الگوهای دیگر با مراتبی بالاتر از فضیلت می‌تواند بخشی از دشواری‌های مربوط به تعیین مصداق و خطای ناشی از استقرای ناقص را کاهش دهد. شاید بتوان گفت نظریه تشکیک وجودی حکمت متعالیه شرحی کارآمد بر این مطلب است.

اگر فضیلت را دارای مراتب و شدت و ضعف بدانیم، می‌توان شبکه‌ای از الگوهای اخلاقی را تصور کرد که در سطوح مختلفی از کمال اخلاقی قرار دارند. در چنین چهارچوبی، ارجاع به نمونه‌ای خاص، منحصر در مصداقی منفرد نخواهد بود و امکان ارزیابی متقابل الگوها و تصحیح خطا در تشخیص مصداق افزایش می‌یابد. افزون بر این در قرائت‌های الهیاتی از اخلاق فضیلت، می‌توان خدا را به‌منزله کمال مطلق اخلاقی در رأس این سلسله تلقی کرد؛ امری که از انحصار کامل مرجعیت اخلاقی در یک الگوی انسانی جلوگیری می‌کند. از این منظر، نظریه تشکیک وجودی حکمت متعالیه می‌تواند افق مناسبی برای بازخوانی و تکمیل نظریه الگوگرایی زگربسکی فراهم آورد.

۷. نتیجه

به دور از همه نقدهایی که از جانب اهالی فلسفه زبان و فلاسفه اخلاق بر به کارگیری نظریه ارجاع مستقیم در فلسفه اخلاق فضیلت عامل و نمونه بنیاد زگزیسکی وارد شد، این مقاله در صدد تبیین ناسازگاری‌های داخلی تئوری زگزیسکی بود. کارکرد غیرتأسیسی ارجاع مستقیم در اخلاق فضیلت، پارادوکس تعیین نمونه/فضیلت، خطر اقتدارگرایی اخلاقی، ناسازگاری امر کلی و مصداق جزئی مهم‌ترین عوارض ناخواسته‌ای است که با ورود نظریه ارجاع مستقیم به سیستم اخلاق عامل و نمونه بنیاد زگزیسکی تحقق می‌یابد. با توجه به زمینه الهیاتی اندیشه زگزیسکی و تأکید او بر نقش تحسین، الگوهای اخلاقی و انگیزش به نظر می‌رسد نظریه الگوگرا علاوه بر مدعیات معناشناختی و فرااخلاقی، واجد کارکردی تربیتی و احیایی نیز هست و می‌تواند در بازسازی سنت فضیلت‌محور مسیحی ایفای نقش کند. البته این ملاحظه به معنای فروکاستن نظریه به برنامه‌ای تربیتی یا انکار مدعیات فلسفی آن نیست. شاهد این مدعا مخاطب قرار دادن کاربران عمومی اصطلاحات اخلاقی و ارجاع آنان به اهل خبره در موارد شبهه و همچنین ملاک و معیار قرار دادن کاربران خاص در تعیین فضایل است. دغدغه زگزیسکی در حداکثری کردن مخاطبان اخلاق فضیلت در جامعه مسیحی، امری انکارناپذیر و تحسین‌برانگیز است. به نظر می‌رسد کاربست نظریه ارجاع مستقیم در آثار زگزیسکی بیش از آنکه کارکردی تحلیلی و مفهوم‌ساز داشته باشد، واجد کارکردی تربیتی و الگوساز در فرآیند انتقال مفاهیم اخلاقی است. از این رو ارزش نظریه الگوگرای زگزیسکی را باید بیش از آنکه در تأسیس مفاهیم اخلاقی جست‌وجو کرد، در ظرفیت تربیتی، الگوساز و فرهنگ‌ساز آن دانست.

نقدهای مطرح‌شده در این مقاله به معنای انکار اصل ایده ارجاع مستقیم در تبیین مفاهیم اخلاقی نیست. نگارنده بر آن نیست که نظریه‌ای رقیب، جایگزین ارجاع مستقیم ارائه کند، بلکه مدعی است صورت‌بندی زگزیسکی از این نظریه برای تبیین معنا و انسجام مفاهیم اخلاقی نیازمند بازنگری و تکمیل است. یکی از مسیرهای ممکن برای این بازسازی، تفسیر تشکیکی از فضیلت و نمونه‌های اخلاقی است؛ به گونه‌ای که فضیلت نه امری کاملاً همگن، بلکه دارای مراتب و شدت و ضعف تلقی شود و نمونه‌های اخلاقی نیز در سلسله‌ای طولی از کمال اخلاقی قرار گیرند. چنین قرائتی می‌تواند ضمن حفظ هسته اصلی ارجاع مستقیم، برخی دشواری‌های مربوط به تکرر نمونه‌ها، اختلافات فرهنگی و ابهام در تعیین مرجع اخلاقی را کاهش دهد.

فهرست منابع

الف-منابع لاتین:

- Alfano, Mark. *Moral Psychology: An Introduction*. Cambridge: Polity Press, 2017.
- Anscombe, G. E. M. "Modern Moral Philosophy." *Philosophy* 33, no. 124 (1958): 1–19.
- Basu, Rima, and Mark Schroeder. "Doxastic Wronging." *Philosophical Review* 128, no. 4 (2019): 1–41.
- Birondo, Noell. "Review of Exemplarist Moral Theory, by Linda Trinkaus Zagzebski." *Notre Dame Philosophical Reviews* 2017, no. 10 (2017).
- Boyd, Richard N. "How to Be a Moral Realist." In *Essays on Moral Realism*, edited by Geoffrey Sayre-McCord, 181–228. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988.
- Christensen, David. "Disagreement, Drugs, and Moral Expertise." *Philosophy and Phenomenological Research* 81, no. 3 (2010): 719–745.
- Doris, John. *Talking to Our Selves: Reflection, Ignorance, and Agency*. Oxford: Oxford University Press, 2020.
- Emily Dumler-Winckler, "Moral Exemplarity: The Trouble with Linda Zagzebski's Semantic Theory of Exemplarity." *Journal of Religious Ethics* 52, no.2 (2024): 162-188
- Knobe, Joshua, Shruti Prasada, and George Newman. "Dual Character Concepts." *Cognition* 127, no. 2 (2013): 242–257.
- Kripke, Saul A. *Naming and Necessity*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980.
- MacIntyre, Alasdair. *After Virtue: A Study in Moral Theory*. 3rd edition. Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press, 2007.
- Paris, Panos. "The Aesthetics of Ethics: Exemplarism, Beauty, and the Psychology of Morality." *The Journal of Value Inquiry* 56, no. 4 (2022): 601–625. <https://doi.org/10.1007/s10790-020-09793-8>.
- Putnam, Hilary. "The Meaning of 'Meaning'." In *Mind, Language and Reality: Philosophical Papers*, vol. 2, 215–271. Cambridge: Cambridge University Press, 1975.
- Putnam, Hilary. "The Meaning of 'Meaning'." In *Mind, Language and Reality: Philosophical Papers*, vol. 2, 429–440. Cambridge: Cambridge University Press, 1975.
- Rosati, Connie. "Moral Motivation." In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Winter 2016 Edition, edited by Edward N. Zalta.
- Schroeter, Laura, and François Schroeter. "Normative Concepts: A Meta-Semantic Inquiry." *Philosophy Compass* 9, no. 9 (2014): 642–654.
- Shafer-Landau, Russ. *Living Ethics*. Oxford: Oxford University Press, 2019.
- Snow, Nancy E. "Humility, Moral Exemplarism, and Moral Goodness." In *Humility: A History*, edited by Justin Steinberg, 365–391. Oxford: Oxford University Press, 2025.

- Smith, Michael. "Moral Perception and Its Limits." In *Oxford Studies in Metaethics*, vol. 13, edited by Russ Shafer-Landau, 45–72. Oxford: Oxford University Press, 2018.
- Stokes, Dustin. "Exemplar Models in Moral Psychology." *Review of Philosophy and Psychology* 8, no. 1 (2017): 23–43.
- Väyrynen, Pekka. *The Lewd, the Rude and the Nasty: A Study of Thick Concepts*. Oxford: Oxford University Press, 2013.
- Zagzebski, Linda Trinkaus. *Divine Motivation Theory*. Cambridge: Cambridge University Press, 2004.
- Zagzebski, Linda Trinkaus. *Exemplarist Moral Theory*. Oxford: Oxford University Press, 2017.
- Zagzebski, Linda Trinkaus. *The Virtues of the Mind: An Inquiry into the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press, 1996.